



اهمیت و فائده

تدریس زبان و ادبیات فارسی

در هند امروز

دکتر آصفه زمانی «از هندوستان»



ای نام تو بهترین سرآغاز

(نظامی)

انسان در قرن بیستم نسبت به قرن گذشته، در همه جنبه های زندگی بسرعت ترقی کرده است. چه در میدان علوم و تکنولوژی و چه در میدان زبان و ادب. از لحاظ پژوهش، انسان امروز به طرف ترقی روزافزون گام برمیدارد. بنابراین قرن بیستم را «قرن پژوهش» می نامند موضوع مقاله ما هم در مورد این پژوهش می باشد.

علوم و ادب اگرچه ظاهراً باهم متضادند ولی هر دو در زندگی روزمره پیوند عمیق دارند. چنانکه، علوم، در روابط زندگی ما حداکثر دخالت را دارد. همانطور زبان و ادب هم به ما اصول زندگی می آموزد و از تهذب و تمدن و نسب و فرهنگ و تاریخ ما آگاهی میدهد.

به همین دلیل اهمیت و افاده زبان و ادب در هیچ زمانی انکار نمی شود. هندوستان، شاید تنها کشور در دنیا است که در آنجا مردم از نسل های مختلف و نژادهای گوناگون با زبان های مختلف از قرن ها زندگی میکردند. اگر زبان هندی را به عنوان زبان ملی پذیرفته باشیم، باوجود این اهمیت

زبان های مادری و محلی نیز جای خود دارد. علاوه بر این در دانشگاه های مختلف هند زبان های خارجی از جمله زبان انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و عربی و فارسی هم تدریس میشود. و برای، تحقیق هم امکانات مهیا است. ولی چون هدف این مقاله عنوان کردن اهمیت زبان و ادبیات فارسی در هند امروزه است بنابراین به تفصیل به بررسی آن می پردازیم. بجای اینکه ما مستقیم از جنبه های مثبت اهمیت زبان و ادبیات فارسی صحبت کنیم بهتر است که از جنبه های منفی شروع کنیم و به این موضوع بیشتر دقت کنیم که آیا ممکن است روزی زبان و ادبیات فارسی در هند حتی در آینده های



کرد که نوه راز تخت شاهی بنشاند. ولی در کاخ به دستور
(وزیر تخت) اسیر مقیم در آنجا بخت بود. پادشاه بیگمنا
نیلان در ری شکست و فریدون بخت بر تخت شاهی نشست و
شروع کرد به گرفتن هدایا و جاری ساختن احکام شاهی
دور به فراموشی سپرده شود.

بدون شک، نسبت به کشورهای همجوار، روابط ایران و
هند از نظر فرهنگی بسیار قدیمی می باشد. طبق گفته مورخین،
حدود سلطنت داریوش، شاه بزرگ هخامنشی که شش قرن
قبل از مسیح وجود داشته، تا سرحد سند رسیده بود و در
دوران حکومت ساسانیان ارتباط فرهنگی بین این دو کشور
بسیار مستحکم بوده است. و در «اجنتا» و «الورا» آثار
سنگ تراشی ایرانیان دیده میشود که لباس ها و اسلحه ها و
اشیای دیگر آن زمان ایرانیان بوده است. ترجمه قصه های
«پنج تنرا» به زبان پهلوی و فارسی و بازی های شطرنج و
تخت نعل هندی در ایران از دلایل این روابط میباشد.

زبان فارسی توسط محمود غزنوی در هند رواج پیدا کرد.
در قرن دهم و یازدهم میلادی در ملتان، پیشاور، تانیسر،
متورا، قنوج و سومنات اثرات زبان فارسی دیده میشود. در
دوران غزنویان، لاهور و ملتان مراکز سیاسی و علمی بشمار
می آمد، و در دوران غوریان و سلاطین غلامان، دهلی را مرکز
قرار دادند و در دوران مغول، هند، مرکز مهمی در دنیا، برای
ادبیات فارسی بشمار می آمد.

معماری، نقاشی، موسیقی، خطاطی و شعر و ادب از فنون
لطیفه بشمار می آید و فرهنگ با آنها رابطه عمیقی دارد.
حکمرانان مغول به این فن عشق می ورزیدند. معماری،
نقاشی، موسیقی و شعر و ادب در زمان مغولان پیشرفت
بی سابقه ای داشت و نفوذ فراوانی در تهذیب و ادب هند
داشته است. برای مثال فن معماری در دوره مغولان یکی از
بهترین نمونه های معماری هند میباشد، و فن تذهیب ایران و
هند در این معماری کاملاً نمایان است. کابلی مسجد
پانی پت، جامع مسجد روهیلکند، و زیباترین ساختمان
گوالیتر، سیکری و دول پور یادگار زمان بابری میباشد.
قلع امیر، پنج محل سیکری، قصر جودابائی، دروازه بلند
مربوط است به دوره اکبری، مقبره های زیبای اکبر در
سکندره و اعتمادالدوله یادگار زمان جهانگیری می باشد.

و همچنین شاهکار تاج محل، جامع مسجد دهلی، قلعه
سرخ و تخت طاووس از معماری های دوره شاهجهان
می باشد.

حکمرانان مغول به فن نقاشی هم عشق می ورزیدند و
باعث پیشرفت این فن در هندوستان شدند می گویند که فن
نقاشی توسط بهزاد به هند آمده است. همایون بعد از شکست
خوردن خود به ایران رفت و دوباره (در سال ۱۵۵۵ میلادی)
با کمک شاه طمهاسپ صفوی به هند برگشت. نقاشان
مشهوری بنام های سیدعلی تبریزی و خواجه عبدالصمد را
همراه خود آورد که باعث پیشرفت نقاشی ایرانی در هند شد.
دوره اکبر، دوره طلایی این فنون بوده است درباره فن
نقاشی ابوالفضل نوشته است که در زمان اکبر بیش از صد
نقاش وجود داشتند که بین آنها تعداد هندوان زیادتر بوده
است. از جمله جگن نات لال، کیشو و تاراچند قابل ذکراند.
جهانگیر در فن نقاشی آتقدر ماهر بود که بعد از دیدن نقاشی
میتوانست بگوید که نقاشی کار کدام نقاش است. و در این فن
اینقدر مهارت داشت که اگرچند نقاش یک تصویر را نقاشی
میکردند جهانگیر میتوانست بگوید که هر نقاشی از آن
کیست. ابوالحسن، محمدنادر، محمد مراد، استاد منصور،
پیشن داس، منوهر، تلسی، مادو و گووردن در آن زمان
مشهورترین نقاشان بشمار می آمدند. فن گچ کاری
(بجیکاری) سقف و رنگکاری آن در زمان شاهجهان بسیار
رواج داشته است.

حکمرانان مغول علاقه زیادی به موسیقی هم داشتند. بابر
در کتاب «بابرنامه» خود از موسیقی هرات و موسیقی دانان
آن ذکر کرده است.

ابوالفضل مینویسد که در دربار اکبر تعداد موسیقی دانان
هندی و ایرانی زیاد بوده است که نام سی و شش نفر از آنها را
خصوصاً ذکر کرده است. «اسم تان سین»، بابارام داس «بیجو
باورا» از موسیقی دانان معروف آن دوره بودند.

به علت مهترسازی و نوشتن آیات قرآنی بروی

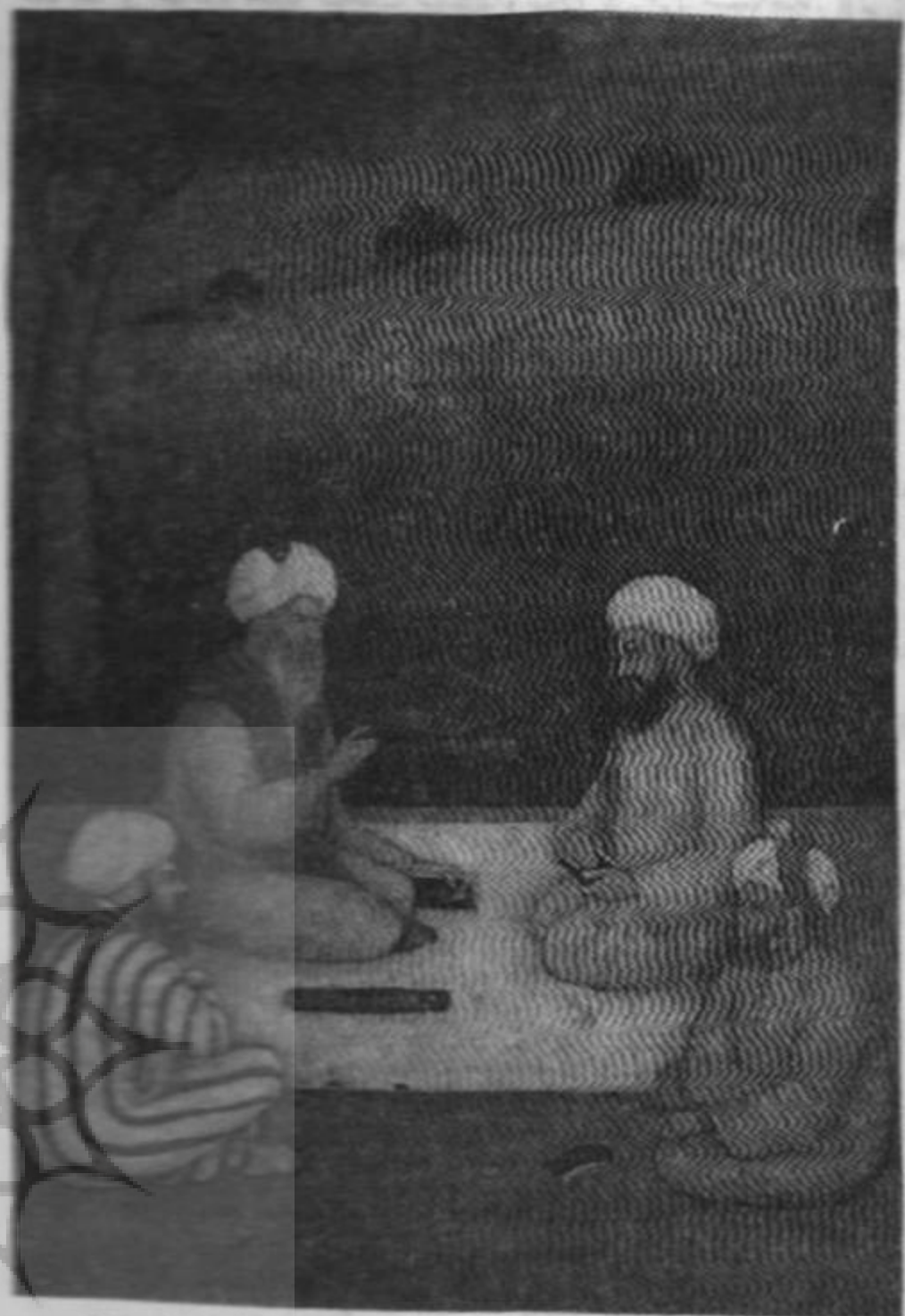
بیدل و غالب تا اقبال چه درباره لغت فارسی، چه درباره تنگنه های فارسی، دیوان ها و مثنوی ها و تصبده ما ر داستانهای کوتاه و اقوال صوفیه همه اینها سرچشمه اساسی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هند و ایران است که از آن نمی شود پسادگی گذشت.

در دوره مغولان زبان فارسی، زبان رسمی بوده است. چنانچه برای فهمیدن و درک دستاویزها و حواله های مستند آن زمان هنوز ما محتاج به زبان فارسی هستیم. تمام کتاب های مشهور تاریخی بصورت فارسی موجود می باشد. آیا بدون در نظر داشتن طبقات ناصری از «مهناج سراج» تاریخ فیروزشاهی از «ضیاءالدین بری» منتخب التواریخ از «عبدالقادر بدایونی» تاریخ فرشته از «محمد قاسم فرشته» تاریخ اقلی، طبقات اکبری، تاریخ حقی، زبده التواریخ، روضه السلاطین، هفت اقلیم و تاریخ همایون شاهی، تاریخ هند کامل است؟ آیا بدون خواندن تصنیفات امیرخسرو دهلوی میتوان درباره دوره تغلق و خلجیان اطلاعات کامل حاصل کرد؟

هر آن سرزمینی که مردم از اقوام مختلف و مذهب های مختلف زندگی میکنند، مسأله یک پارچه بودن مردم پیدا می شود. برای هندوستان که از اقوام مختلف تشکیل شده، یک پارچگی ملی لازم و ضروری است. اولین کسانی که یک پارچگی ملی را عنوان کردند، صوفیان هند بودند که همه اقوال و «ملفوظات» آنها بفارسی می باشد. درین مورد شعرای فارسی نقش بسزایی داشتند. برای نام بردن تک تک آنها وقت بسیاری لازم است. در عرصه هشتصدساله زبان فارسی در هند از میان تمام شعرا تنها نام امیرخسرو دهلوی برای یک پارچگی ملی کافی است. در تمام سخن امیرخسرو صحبت وحدت و یک پارچگی ملی دیده میشود. هر «دین راست راهی» اصول اساسی وی و «محبت فاتح عالم» مقصود اصلی او می باشد بنابراین او همیشه سرود عشق و محبت می سروده و میگوید:

کافر عشقم مسلمان می مرا در کار نیست

هر رگ من تارگشته حاجت زنار نیست



جلسه تدریس صوفیان - از نقاشیهای دوره مغول دوره ملی هند

عمارت ها، خطاطی در این دوره بسیار رونق پیدا کرد. در زمان اکبر خطاطان معروف وجود داشتند که با لقب های مختلف از آنها نام برده می شدند. بین آنها محمد حسین «زرین قلم» از همه بیشتر شهرت حاصل کرده بود. «اورنگ زیب» خودش خیلی خوش خط بوده. نسخه های خطی قرآن کریم بخط خود اورنگ زیب موجود می باشد. آیا امروزه اگر محققین بخواهند درباره قسمت های مختلف این فنون تحقیق کنند، میتوانند از فرهنگ غنی ایرانی چشم پوشی کنند؟

ابوالفرج رونی، مسعود سعدسلیمان، سیدعلی هجویری، محمد عوفی، خواجه معین الدین چشتی، امیرخسرو، حسن سجزی، چندربان برهمن، رتن سینگ زخمی، نعمت خان عالی، عاقل خان رازی، عرفی و ظهوری و طالب آملی و

در دوره مغولان، خصوصاً دوره اکبری اوج همبستگی مسلمانان و هندوان می‌باشد، برای مثال «دین الهی» اکبر، مذهب هرچه باشد، برای پیوند و نزدیکی دلها است. برای برای داشتن اندیشه ای متعالی ضروری است که از مذهب های دیگر هم اطلاع داشته باشیم. اکبر این مسأله را درک کرد و «دارالترجمه» را تأسیس کرد. چنانچه اولین ترجمه کتاب های مقدس هندوان مثلاً راماین، مهابهارت، اپنشدو ویدا به این دوره مربوط میشود. آیا میتوانیم بدون در نظر گرفتن زبان فارسی باین حقائق پی ببریم.

با وجود پیشرفت علوم پزشکی، امروزه منکر طب قدیم یونانی نیستند، و این طب یونانی وابستگی زیادی به زبان فارسی دارد. آیا می توان کتاب «قانون شفای» بوعلی سینا را نادیده گرفت؟ آیا بدون در نظر گرفتن زبان فارسی می توان به سرچشمه اساسی این علم رسید؟

امروزه، یکی از مسائل بزرگ ریشه یابی نسل های گذشته هر قوم میباشد. در دنیای مرفعی امروز از روس و آمریکا گرفته تا کشورهای جهان سوم این مسأله مورد بحث است. مثلاً در خود هندوستان بین جامعه شناسان و مورخین امروزه هند هم این مسأله مورد بحث است تعدادی از آنها مدعی هستند که نسل آریا اصلاً هندی الاصل است، گرچه هنوز ثبوت لازم و کافی برای اثبات این مسأله وجود ندارد. ولی از نظر مورخین قدیم و جدید، نسل ایرانی و هندی یکی بوده، به گفته بعضی از مورخین، حدود دو هزار سال قبل از ظهور حضرت مسیح، قوم آریا از شمال اروپا به مشرق کوچ کردند و در هند و ایران مستقر شدند، شاید به همین علت در قدیم ایران را «ایریانه» یا «آریانه» می گفتند. به این اعتبار میتوان گفت که ایرانیان و هندوان، باهم خیلی نزدیک هستند. آیا شناخت نسل ما بدون کمک گرفتن از تاریخ کشور ایران ممکن است؟

حمله محمد قاسم قبل از حمله محمود غزنوی تا سرحد سند در اوائل قرن هشتم میلادی بوده است. در نتیجه خطه

جنوب و غرب هند تحت نفوذ زبان عربی میباشد. ولی چنانکه تاثیر زبان فارسی بعد از حمله محمود غزنوی در فرهنگ هند آشکار می شود، نفوذ عربی بر آن دیده نمی شود. مثلاً در مورد «صوم» و «صلوة» ما لفظ «روزه» و «نماز» استفاده میکنیم و این نشانگر نفوذ زبان فارسی در فرهنگ هند میباشد. همچنین می توان گفت در مقایسه با تاثیر زبان و فرهنگ فارسی، فرهنگ غربی ها با وجود تسلط دو بیست ساله بر هند، بر فرهنگ و آداب و رسوم ما (هندیان) اثر نداشته است. برای مثال وقتیکه یک هندی برای معالجه به دکتر رجوع می کند گرچه بعد کافی زبان انگلیسی را میداند به دکتر نمی گوید: «ما را بڈ اگر کر رہا ہے»

بلکه می گوید: «میرے سر میں درد ہے»

اینجا «سر» و «درد» هر دو کلمه فارسی میباشد. یعنی غیر مستقیم ما فارسی صحبت می کنیم ولی خود ما آگاه نیستیم. اینجا برای روشن شدن موضوع چند مثال ارائه میکنم که خالی از لطف نیست:

۱- اگر دقت کنید نام های ما اکثراً فارسی است. اگر از نام مسلمان ها بگذریم نام های هندوی هم اکثراً فارسی بوده مثلاً: بیداریخت، بهادرشاه، شیر جنگ، شیرخان، لال بهادر، جنگ بهادر، شمشیر بهادر، رای بهادر، راج بهادر، روشن لال، چمن لال، اقبال سینگ، خوش وقت سینگ و...

۲- نام خیلی از اعضای بدن ما هم فارسی است که در سراسر هندوستان استفاده میشود، برای مثال: جسم، خون، ناخن، دل، جگر، پلک، گردن، کمر، سر، زبان و...

۳- خورد و خوراک و نوشیدنی ها هم از این مسأله مبرا نیست حتی در زبان هندی هم برای آن کلمه ای جایگزین نشده است. مثلاً: قورمه، بریانی، بلاو، زرده، نان ختائی، تندوری، قیمه، کوفته، دوپیازه، گوشت، سبری، شیرمال و...

۴- و میوه ها هم یک مثال دیگر ازین موضوع است مثلاً: انگور، انار، امرود، ناشپاتی، شریفه، بادام، کشمش، خربزه، تربوز، شहतوت و غیره.

۵- بسیاری از ظروفی که روزمره استفاده میگردد دارای

نامهای فارسی است. مثلاً: لکن، دست پناه، کشگیر، سینی، گلدان، سرمه دانی، پاندان، اگالدان، و...

۶- واكثر البسه و تن پوش ها هم نام های فارسی دارد؛ مثلاً پاجامه، شلوار، قمیص، ازاربند، موزه، جیب، استر، لحاف، دامن، مخمل، اطلس، زربفت و...

۷- همچنین زیورآلات هند هم به این کلمات وابسته است مثلاً: گلوبند، دست بند، پازیب، طوق و...

۸- و همین طور محله ها و خیابان ها و شهرها و قصبه های زیادی در هندوستان به کلمه «آباد» «گنج» یا «پور» ختم میشوند که نشان گر استفاده از کلمات فارسی میباشد. مثلاً: اله آباد، محمودآباد، حیدرآباد، یحیی گنج، گوه گنج، حضرت گنج، کانپور، شاهجهان پور و...

۹- جانوران و پرندگان هم ازین مسأله مستثنا نیستند و نام های زیادی از آنها بفارسی میباشد برای مثال: شیر، بیل، فاخته، کبوتر، باز، شاهین، مرغ و...

۱۰- بسیاری از سیمت های اداری در هند دارای عناوین فارسی است مخصوصاً در دادگاه مثلاً: تحصیلدار، ضلعدار، مختار، قرق امین، کوتوال، قانون گو، جرح، وکیل، مؤکل، دیوانی، مدعی، مدعی الیه، الزام، سزا، جرمانه، گواه و گواهی و...

۱۱- در تحریر و چاپ کتاب ها هم میتوان کلمات فارسی زیادی یافت. برای مثال کتاب، کاغذ، قلم، دوات، کتابت، ورق و غیره.

۱۲- حتی اگر ناسزا هم بکسی میگوئیم اکثراً کلمات فارسی میباشد مثلاً: حرامزاده، کمینه، بی شرم، بدمعاش، نالایق، بیهوده، بی وقوف و...

اینجا این سوال پیش می آید که آیا میتوانیم این الفاظ را از زندگی روزمره خود جدا کنیم و کلمه های دیگری جایگزین کنیم، بنظر من این کار بسیار مشکل و حتی غیرممکن است.

در هند امروزه، تحقیقات زیادی بر روی اثر زبان فارسی به زبان های دیگر هندوستان شده است. مثلاً: «نفوذ زبان

فارسی بر زبان بنگالی» از پروفیسور عطا کریم برق دانشگاه کلکته، «نفوذ زبان فارسی بر مرانهی» نوشته دکتر عبدالحق و دکتر یاور، دانشگاه بمبئی و همچنین؛ «نفوذ زبان فارسی بر زبان های دیگر هند» از پروفیسور نذیر احمد، و نیز مقاله ارزشمند پروفیسور سته نندجاوا با عنوان «نفوذ زبان و ادبیات فارسی در زبان و ادبیات پنجابی»، که این تحقیقات در جای خود خیلی بالارزش و مفیدند. علاوه بر اینها موارد زیر مورد ذکر است.

1. INFLUENCE OF PERSIAN ON MARATHI (BAKHARS)

DR. COLPAWAR. UNIVERSITY OF BOMBAY.

2. ARABIC AND PERSIAN VOCABULARY IN TULSIDAS.

BY: DR. INDURUNI SINGH UNIVERSITY OF CALCUTTA.

3: INFLUENCE OF PERSIAN ON ASAMI LANGUAGE.

BY: DR. DILAWAR HUSAIN BARALASKAR.

در میان زبانهای هندی، زبان فارسی بیش از همه بر زبان اردو اثر گذاشته است، از نظر صرف و نحو فارسی و اردو خیلی نزدیک میباشد. همچنین از نظر اصول شعر و شاعری و از لحاظ اصناف سخن. مثلاً: بیت، مصرع، ردیف و قافیه، قصیده، بتوی، چهاربیتی و غیره.

در حقیقت تمام فضای غزل اردو بوی فارسی میدهد، اینجا این سوال پیش می آید که آیا ما میتوانیم زبان فارسی را از اردو جدا کنیم؟

این یک حقیقت است که اگر روابط دو کشور بهتر شود شناخت ادب فرهنگ آن دو کشور برای ما بسیار مفید و ثمرآور و سودمند خواهد بود. روابط ایران و هند ما را وادار میکند که زبان و ادبیات فارسی را بهتر یاد بگیریم. آیا این طرز فکر برای ما مفید نیست؟

اگرچه از این نوع سوال ها و سوال های دیگر بسیار است ولی متأسفانه در این مقاله کوتاه جای آن نیست که درباره آن بحث طولانی شود. حالا شما بگوئید! که آیا میتوان از زبان و ادبیات فارسی، امروزه و آینده، به سادگی گذشت؟ روشن است که جواب منفی دادن به این سوال، آسان نیست. ■

تصوف ایرانی از دیدگاه اقبال لاهوری

محمد اقبال شاهد «از پاکستان»

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران

آن را در خود مستهلک کرد... و چون کرم مرده و
«دوزی» منشأ تصوف ایرانی را به «ودان تای
هندوان» نسبت دادند، «مرکی» و «نیکلسن»
تصوف ایران را از بطن نوافلاطونی بیرون
می کشیدند و «براؤن» در موردی آن را واکنشی
آریایی در برابر دین جامد سامیان دانست... و
برای تعیین تصوف باید براساس علت صحیح،
جامعه اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم... و
مقدمات ظهور تصوف را برمی شماریم»^(۴)

از نظر تاریخی قرنهای اولیه مورد بررسی اقبال قرار
گرفت و علل مهمی که تار و پود تصوف ایرانی از آن ساخته
شده را از اینقرار بیان نمود:

۱- قرنهای دوم و سوم هجری را عصر ناآرامی سیاسی
می یابیم، سرانجام دودمان اموی در میانه قرن دوم هجری به
اضمحلال انجامید. در اواخر سده دوم ستیزه پسران هارون و
خلافت مامون و آغاز حکومت دودمانهای مستقل ایرانی و
در همین دوره طغیان بابک مزدکی و جنبش شعوبیان را
مطالعه می کنیم. و چنین حوادثی طبایع مردم پارسا را از ستیزه
مدام گریزان کرده و به زندگی پرآرام کشانید. اینان در آغاز کار
به شیوه ای زاهدانه می اندیشیدند ولی رفته رفته زهد سامی
ایشان به خدای لطیفی که صبغه آریایی داشت، تبدیل شد.

۲- شک گرایی اسلامی از خردگرایی معتزلی زاده شد و
اهل نظر را به جستجوی معرفتی که از منشائی برتر از عقل
خیزد، برانگیخت و به برکت این جستجو بود که رساله قشیریه
در قرن پنجم پدید آمد.

۳- پس از مرگ مأمون، مذاهب اسلامی - حنفی، شافعی،
مالکی و حنبلی بر توده های مختلف سلطه یافتند و در صدد
ایجاد آیینی دیگر برآمدند.

درباره تصوف و تاریخ تصوف بسیار سخن رفته است و
دانشمندان درباره ماهیت آن اظهار نظر نموده، کتابهای مستند
و مقاله های پرارزش نوشته اند. بررسی در باب تصوف از
بحث ما خارج می باشد ولی به مقتضای موضوع لازم است که
سیری با تصوف نمود.

تصوف و عرفان اسلامی بی تردید، از خود اسلام مایه
گرفته و آبشخوری جز قرآن و حدیث و نحوه زندگی شخص
پیامبر گرامی اسلام و صحابه واقعی و صمیمی او ندارد^(۱).
علی بن عثمان هجویری در باب تصوف می نویسد: «صفا را
اصلی و فرعی است، اصلش انقطاع دل است از اغیار و
فرعش خلوت دست از دنیای غدار»^(۲)

و در قرون اولین اسلامی همین مفهوم تصوف رایج بوده
تا آنکه متفکران تصوف و فلسفه مثل عبدالکریم الجیلی و
شیخ اکبر و غیره نظام و دستگاہی به تصوف دادند.
«روزهائیکه اقبال در اروپا پایان نامه خود را تحت
عنوان «توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران» می نوشت
پس برد که تصوف رایج، چیزی غیر از اسلام است که
ریشه های آنرا در تعلیمات زرتشتی و بودائی و نوافلاطونی
می توان یافت، و عقاید اکثر صوفیه بحدی از این تفکرات
متأثر است که آنها را بهیچ وجه نمی توان صرفاً عقاید اسلامی
قلمداد کرد»^(۳).

اقبال درباره تحول فکری و فلسفی و منشأ تصوف ایرانی
در «سیر فلسفه در ایران» می نویسد:

«در ایران تحول اسلام با بررسی فلسفه یونانی
آغاز شد، عاملی چند و مخصوصاً فلسفه یونانی
فکر اصیل ایرانی را از سیر خود باز داشتند... به
بیان دیگر فکر لطیف ایرانی به یاری فلسفه
یونانی به خود آمد، از آن نیرو گرفت و سپس



علامه اقبال لاهوری

۴- ستیزه های دینی اذهان مردم را از قیل و قال و بیعت و جدل روی گردان کردند و به سوی حقایق برتر برانگیختند.
 ۵- در سایه خردگرایی عصر عباسی غیرت دینی به تخریب تلطیف شد و در جامعه اسلامی آسان گیری رواج یافت.
 ۶- مسیحیان، مسلمانان را با آرماتهای خود آشنا کردند و رهبانیت در تصوف آغاز گردید. همچنین آیین نوافلاطونی تاثیر سختی نمود و این افکار طوری در جامعه اسلامی و در ایران اثر و نفوذ پیدا کردند که در صدد بازسازی اسلام برآمدند.

علاوه بر این تعلیمات سامی را نمی توانیم فراموش بکنیم «سامیان اراده را ذات انسان می دانستند و پیروان «ودان تای هندی» به ما آموختند که همه رنج ها اثر تصورات نادرستی که ما نسبت به جهان داریم می ژانند و باید فهم خود را دگرگون کنیم. از لحاظ «ودان تان» ذات انسانی فعالیت یا اراده نیست بلکه همانا فهم است. و صوفیان نه قوانین مؤکد سامی را که درباره اراده و عمل انسانی وضع شده بود کافی دانستند و نه به اصول عقلی خشکی که «ودان تای هندی» فراهم آورده بود، پسته کردند بلکه به اتکاء روان شناسی جامعه خود آن دو شیوه سامی و آریایی را باهم آمیختند و شالوده آیین عشق نهادند و از سوی دیگر از اسلام بهره ور شدند و جهان بینی خود را به اعتبار قرآن توجیه کردند همچنان که زاد بوم تصرف ایران میانجی سرزمین اصیل آریاییان و کشور سامیان بود، تصوف هم از آمیختن معتقدات آریایی و سامی به وجود آمد.»^(۵)

از بررسی کوتاهی در «سیر فلسفه در ایران» می یزدیم که تصوف ایرانی آمیزه و شالوده افکار نوافلاطونی هندی

مسیحی و مذهب یودائی در شرق ایران یعنی بلخ و بخارا و نیز در ماورالنهر است و سابقه سه هزار ساله دارد و «بایستی ریشه های تصوف ایران بعد از اسلام را در تاریخ تحولات فکری و فلسفی ایران در عهد باستان جستجو کرد»^(۶)

ما مرور زمان این افکار غیراسلامی به صورت تصوف در شعر ایرانی رواج یافتند و شعرای ایرانی با کمال هنر و زیبایی این افکار را بصورت عقائد بنیادی اسلامی معرفی کردند و شماتت اصلی اسلامی را دگرگون ساختند و ملت اسلام از ذوق عمل محروم شد. برای اینکه اندیشه های تصوف منفی دیدگاه خوبی نسبت به سعی و عمل و خودی و انانیت انسان نداشتند. اقبال در مثنوی «اسرار خودی» این گونه تصوف که مسلمانان را از عمل محروم می سازد سخت مورد انتقاد قرار داده و هرچند که خود او درباره حافظ می گوید: «احساس می کنم که روح حافظ در من حلول کرده است»^(۷) با اینحال در چاپ نخستین مثنوی «اسرار خودی» حملاتی بر او برده بوده است که بر خاطر اهل تصوف و اهل هندوستان گران آمد و اعتراضاتی شدید بر او (اقبال) کردند. و اقبال ناچار در چاپ دوم مثنوی آن ابیات را حذف کرد. «مهمترین اعتراض اقبال به حافظ این است که شعر حافظ فلسفه بی ثباتی جهان را داراست و روش عاشقانه ای را عرضه می کند و این نه تنها مخالف جهد و کوشش انسانی است بلکه این نوع شعر عاشقانه و رندانه صلاحیت جهد و عمل نوجوانان را فلج خواهد کرد»^(۸)

همین طور اقبال افلاطون را که راز زندگی را در مُردن و فنا می جوید، مورد انتقاد شدیدی قرار داده و «مللی اسلامی را که از راه ادبیات تصوف تحت تاثیر منفی بافیها و عدم پرستیهای او قرار گرفته اند آگاه ساخته و آنها را بر حذر داشت است»^(۹) و او را راهب دیرینه و از گروه گوسفندان قدیم قرار داده و می گوید:

راهب دیرینه افلاطون حکیم
 از گروه گوسفندان، قدیم
 رخس او در ظلمت معقول گم
 در کهستان وجود افکنده شم
 آنچه از انقون نامحسوس خورد
 اعتبار از دست و چشم و گوش برد
 گفت سر زندگی در مُردن است
 شعرا صد جلوه از افسردن است^(۱۰)

[افلاطون] تحت تأثیر تصوف و عقیده وحدت الوجود صوفیه و شعراء خیال می‌کرد که هستی انسان در راه حق و به رسیدن حضور دائمی حجاب اکبر است و تا وقتی که انسان کاملاً از بین نرود از وصل محروم می‌ماند «اقبال بر ضد اینگونه عقائد فنا که در اثر آن هستی بشر از بین می‌رود و شخص او کاملاً در خدا نابود و محو می‌گردد سخت قیام کرده و معتقد است که باید اوصاف الهی را در ذات خود جذب نمود و خودی را به صفات عالیه خداوندی طبق این حدیث که «تخلقوا باخلاق الله» متصف کرد»^(۱۱) و به گفته «آن ماری شیمل»: «به همین دلیل اقبال منصور حلاج، صوفی بزرگ را مورد ستایش قرار داده و وقتی حلاج نعره «انا الحق» می‌زند، اقبال در شخص او یک مظهر عظیم ایمان زنده می‌یابد و شگفت آور نیست که در «جاویدنامه» [اقبال] این صوفی معروف (حلاج) نماینده حرکت بنظر می‌رسد»^(۱۲)

اقبال انسان را در ذات خداوندی مستهلک نمی‌کند بلکه قائل به مقام نیابت الهی او است و می‌گوید:

نایب حق در جهان بودن خوش است

بر عناصر حکمران بودن خوش است

نایب حق همچو جان عالم است

هستی او ظل اسم اعظم است^(۱۳)

و برای نیابت لازم می‌باشد که انسان خودی خویش را بیدار کند و بقول اقبال کسی که خاک خویش را تسخیر کرد و تعیین ذات خویش کرد اسرار و رموز کلتی جهان را دریافت کرد و اقبال مثال همچنین شخصیتی را در حضرت علی (ع) می‌جوید:

مرتضی کز تیغ او حق روشن است

بو تراب از فتح اقلیم تن است

مرد کشور گیر از کراری است

گوهرش را آبرو خودداری است

هر که در آفاق گردد بو تراب

باز گرداند ز مغرب آفتاب^(۱۴)

خلاصه این که اقبال مخالف تصوف اسلامی نبود بلکه مخالف تصوراتی است که در ساختمان اسلام به نام تصوف داخل شده و اساس و بنای تفکر اسلامی را دگرگون می‌کرد. اقبال - چنانکه از شرح و آثارش برمی‌آید بدون تردید صوفی منش بوده و بر مسلک صوفیه اسلامی رفته و بخصوص مولوی را که سرآمد متصوفین اسلامی است پیروی

نموده^(۱۵).

اقبال در حقیقت یکی از کسانی است که در قرن بیستم بنای تفکر جدید اسلامی را نهاده و تصورات منفی را که با شریعت اسلامی مخلوط شده بودند نشان داده و سعی کرده که مفهوم اصلی توحید، رسالت و ملت اسلامی را بر مردم مسلمان آشکار سازد. از این نظر اقبال یک انقلاب فکری برپا کرده است. رهبر انقلاب اسلامی ایران «حضرت آیه الله خامنه ای» درباره او گفته‌اند: «شعر اقبال به نظر من از معجزات شعر است. ما غیر پارسی «پارسی‌گوی» در تاریخ ادبیاتمان زیاد داریم، اما هیچیک را نمی‌توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی، خصوصیات اقبال را داشته باشند... بی‌شک ستاره بلند شرق است و جا دارد که ما اقبال را به معنای حقیقی کلمه ستاره بلند شرق بنامیم.»^(۱۶)

پاورقی‌ها

- ۱- قاسم انصاری، مقدمه، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۹.
- ۲- همان، ص ۳۵.
- ۳- اکرم شاه، سید محمد، اقبال در راه مولوی، لاهور ۱۹۸۲ م ص ۱۶۳-۱۶۵.
- ۴- عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، ایران از دیدگاه اقبال، تهران، ۱۳۶۷ خ، ص ۹۵.
- ۵- آریانه‌پور، امیر حسین، سیر فلسفه در ایران، تهران، ۱۳۳۷، ص ۸۲-۸۵.
- ۶- قاسم غنی، بحثی در تصوف، تهران، ۱۳۲۱ ش، ص ۲۶.
- ۷- خلیفه عبدالحکیم، فکر اقبال، لاهور، ص ۳۷۶.
- ۸- گوهرنوشاهی، اقبال و حافظ «سخن اهل دل» (مجموعه مقالات کنگره حافظ) تهران، ۱۳۸۱، ص ۷۸۵.
- ۹- اقبال در راه مولوی، ص ۱۷۰.
- ۱۰- اقبال لاهوری، محمد، کلیات اقبال فارسی با مقدمه احمد سروش، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۴.
- ۱۱- اقبال در راه مولوی، ص ۱۷۴.
- ۱۲- سلیم اختر، اقبال ممدوح عالم، لاهور ۱۹۷۸ م، ص ۱۸۴.
- ۱۳- کلیات اقبال (فارسی)، ص ۳۱.
- ۱۴- همان، ص ۳۴.
- ۱۵- اقبال در راه مولوی، ص ۱۸۳.
- ۱۶- ستوده غلام رضا، در شناخت اقبال (مجموعه مقالات کنگره اقبال لاهوری) تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۲-۳۴.